

عقب ماندگی اقتصادی آفریقا

ترجمه و تحقیق: دکتر احمد ساعی

۱۹۸۵ بهره‌دهیها به ۱۲۳ درصد عایدات خارجی حاصل از صدور کالاهای اولیه - که رقم عمده و اصلی صادرات این قاره را تشکیل می‌دهد - بالغ گردید. سهم خالص سرمایه خارجی هم که تا سال ۱۹۷۵ مثبت بود از آن پس سیر نزولی در پیش گرفت و بتدریج رقم منفی آن افزایش یافت. با توجه به وامهای جدید، مازاد بهره‌دهیها (۱۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ و ۲۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۵) از ۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ به ۲۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۵ بالغ گردید. کل بدهی قاره سیاه در سال ۱۹۸۰ به ۱۳۰ میلیارد دلار می‌رسید.

مالیه عمومی هم به‌وخامت گراییده و نرخ هزینه‌های عمومی جاری در مقایسه با درآمدهای مالی و سایر درآمدها، رشد بیشتری داشته است (تنها طی سالهای معدودی که اوج رونق اوپک بود، آن هم فقط در کشورهای نفتخیز قاره استثنائاً وضعیت چنین نبوده است). از سال ۱۹۸۵ در دو سوم کشورهای آفریقایی، مالیه دولتی در زمینه سرمایه‌گذاری داخلی نقش چندانی نداشته است، و هم‌اکنون چهاربمجم کشورهای قاره چنین وضعی دارند! از این گذشته، کشورهای مزبور نتوانسته‌اند خدمات عمومی عادی را حتی به سطح سالهای دهه ۱۹۶۰ برسانند. در سه چهارم کشورهای آفریقایی توسل به کمک‌های خارجی تنها راه ادامه سرمایه‌گذاری در سطحی است که رشد صفر را تضمین کند (یعنی مصرف سرانه پایین بیاید) و نیازهای اساسی وارد کشور شود. از همین جامی توان فهمید که چرا بدهی خارجی آفریقا عمدتاً «عمومی» است در حالی که بدهی «خصوصی» شرکتها در آسیا و آمریکای لاتین در ردیف اول قرار دارد. هر جا سهم کمک‌های خارجی پایین بیاید تورم چنان شدت می‌گیرد که تمام منافع ناشی از تغییر و تحول

شکست و متوقف شدن توسعه اقتصادی قاره آفریقا از مدتها پیش بر همگان آشکار شده است. طی دهه ۱۹۶۰ نرخ رشد سرانه تولید ناخالص داخلی این قاره سالانه از ۱/۳ درصد تجاوز نمی‌کرد و در دهه ۱۹۷۰ به ۸ درصد سقوط نمود. در نیمه نخست دهه ۱۹۸۰ این نرخ تقریباً به صفر رسید و در همان دهه نرخ سالانه رشد سرانه تولید کشاورزی منفی (۱- درصد) بود. بدتر از همه اینکه این پدیده تأسف بار در سرتاسر قاره سیاه عمومیت دارد. حتی در بهترین مناطق و در مواردی که نتایج بسیار مثبت توصیف شده در واقع، دستاوردها از حد متوسط تجاوز نمی‌کرده است. در فاصله بیست ساله ۱۹۸۰-۱۹۶۰ نرخ رشد سرانه تولید ناخالص داخلی برای کشورهای فاقد منابع معدنی (ساحل عاج، کنیا و غیره) سالانه بین ۲/۵ تا ۴ درصد، و برای کشورهای دارای منابع کانی (گابن، نیجریه، ...) بین ۶ تا ۷ درصد بوده است. بهترین نرخ رشد سالانه در تولید کشاورزی در فاصله سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۰ از ۳ درصد بالاتر نرفته است. نرخ رشد صنعتی نیز به‌رغم نقطه آغاز بسیار پایین، چندان زیاد نبوده و در دهه ۱۹۷۰ در آفریقای جنوب صحرا از ۳/۳ درصد در سال بالاتر نرفته است. نرخ رشد کشاورزی این منطقه طی همان دهه، سالانه ۱/۸ درصد و نرخ رشد خدمات آن ۴/۲ درصد در سال بوده است.

در همان حال کسری جاری موازنه خارجی از ۱/۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۰ به ۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ و تقریباً ۲۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۵ رسیده است. آفریقا در سال ۱۹۷۰ معادل ۶ درصد، در سال ۱۹۸۰ برابر ۱۲ درصد و در سال ۱۹۸۵ معادل ۳۰ درصد درآمدهای خارجی خود را بابت بهره‌دهیهای خارجی خود پرداخته است. از سال

زارع و زمین زیر کشت را افزایش دهد؟ هر نوع گزینش فنی در این قلمرو نیازمند سیاستگذاران اقتصادی مناسب است؛ برای مثال، سیاست‌هایی در رابطه با قیمت‌ها و ساختار درآمد به منظور تشویق رفتار متناسب با هدفها، خط‌مشی‌های صنعتی و الگوهای متناسب تأمین اعتبار. این سیاستگذاران به نوبه خود دارای پیامدهای اجتماعی و سیاسی است: کدام نوع مدیریت اجتماعی روستا (سازمان مالکیت و بهره‌برداری، اجاره زمین، مزدهای کشاورزی، بازاریابی، اعتبار، و تعاونی‌های تولیدکنندگان) می‌تواند به تحریک در راستای مطلوب و مورد نظر بینجامد یا برعکس، راه این تحریک را سد کند؟ شیوه‌های مدیریت اجتماعی که عملاً زادهٔ مناسبات اجتماعی تاریخی (بویژه مناسبات دولت با دهقانان) است چگونه می‌تواند موانعی بر سر راه تغییر ایجاد کند؟ برای پیشرفت مورد نظر در کشاورزی چه نوع مدیریت اجتماعی تجارت و صنعت (دولتی، تعاونی، محلی، سرمایه‌خصوصی خارجی، ...) مناسب است؟

در مورد هیچ‌یک از پرسش‌های بالا - و صد البته رابطهٔ متقابل آنها - تجربهٔ مناطق توسعه‌یافته غرب و شرق آسیا، و آمریکای لاتین را نمی‌توان پیاده کرد. این امر دلایل فراوانی دارد: در دسترس بودن زمین، شیوه‌های ماقبل سرمایه‌داری سازمان اجتماعی، و سطوح بهره‌وری، همراه با تنوع بسیار عظیم تکنولوژی صنعتی موجود را می‌توان بخشی از این دلایل دانست.

از آنجا که این وظیفه‌ای کاملاً نو و یک چالش پیچیده است، «چاره‌جویی‌های» پیشنهادی کارگزاران توسعه به هیچ وجه قطعی نیست. بسیاری از آنها از بونتهٔ آزمایش سر بلند بیرون نیامده است. برخی به بهانهٔ کارایی فوری، حاضر نیستند جهل عمیق ما را در این مورد که «چه باید کرد» درک کنند. از نظر این عده، تنها کافی است جماعت‌هایی از مردم را در تحسین مزایای «بازار» (گویی چند تغییر قیمت می‌تواند مشوق‌های لازم را فراهم آورد) یا برعکس، مداخلهٔ دولت (بی‌توجه به محتوای تاریخی، سیاسی، و فرهنگی که به مداخله شکل داده است) برانگیخت. متأسفانه شمار این افراد کم نیست.

سر چشمه‌های ناکامی کشاورزی آفریقا

تبیین‌های ارائه شده برای ناکامی کشاورزی در آفریقا ضمن ناکامل و جزئی بودن، تناقض آمیز هم هست.^۲ گذشته‌های دور - یعنی آفریقای پیش از استعمار - تا حدی در خور ملامت است. اگر صرف نظر از همهٔ تنوعها بتوان برای شیوه‌های سازمان روستایی در بخش بزرگتر آفریقا، تنها «یک ویژگی خاص» مشخص کرد این ویژگی همانا استفادهٔ دیر هنگام از شکلهای طرح‌دهی یا اشتراکی جماعتی در بهره‌برداری از زمین است. این کار بیش از آنچه تصور می‌شود موجب خودکفایی غذایی می‌گردد چون بهره‌وری و بازدهی کار نسبتاً بالاست. تولید سرانه بالاتر مستلزم کشت عمقی (intensive agriculture) و استفاده از تعداد هر چه

راختنی می‌سازد.

وضعیت شاخصهای اجتماعی قاره از این هم تکان‌دهنده‌تر است. نرخ سالانهٔ رشد جمعیت بیش از ۲/۵ درصد و همچنان در حال افزایش است. نرخ سالانهٔ رشد شهرنشینی از ۵ درصد به ۹/۱ درصد رسیده است. چنین برآورد می‌شود که نیمی از جمعیت مردان شهری و بالقوه فعال، درآمد ثابتی ندارند و ارتش ذخیرهٔ بیکار یا نیمه‌بیکار قاره را تشکیل می‌دهند. در مناطق روستایی، وضعیت چندان بهتر از این نیست چون به طوری که همگان می‌دانند قارهٔ آفریقا قارهٔ قحطی و خشکسالی است و در این زمینه گوی سبقت را از آسیا برده است.

بحران، ضمن فراگیر بودن، حالتی فلج‌کننده پیدا کرده است اما هیچ چیز آن تازگی ندارد. همهٔ عوامل منفی که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به صحنه آمدند ریشه در دههٔ ۱۹۶۰ و دهه‌های قبل از آن داشتند. دلیل نهایی این ناکامی «توسعه» - که در آفریقا تکان‌دهنده‌تر از سایر مناطق جهان هویدا است - عدم وقوع انقلاب کشاورزی در این قاره است و بدون چنان انقلابی، هر نوع تحول، غیر قابل تصور می‌نماید. منظور از انقلاب کشاورزی، مجموعهٔ پیچیدهٔ دگرگونی‌هایی است که امکان رشد مثبت سرانهٔ تولیدات کشاورزی و مواد غذایی (دستکم در حد یک درصد) را طی دوره‌ای نسبتاً بلندمدت (دستکم چند دهه) فراهم می‌سازد و در تولید کشاورزی هر خانوار روستایی نیز رشدی حتی چشمگیرتر (مثلاً ۲ تا ۳ درصد) را امکان‌پذیر می‌کند. تنها از این طریق حصول چنان رشدی، صنعتی شدن، شهرنشینی و توسعهٔ اجتماعی امکان‌پذیر می‌گردد.

اما در آفریقا، بهره‌وری و تولید هر خانوار روستایی نه تنها رشد نداشته بلکه راکد بوده و حتی در پاره‌ای مناطق، سیر نزولی پیموده است. در چنین وضعیتی، مهاجرت از روستاها حاصل سرریز نسبی جمعیت بر اثر موفقیت کشور در رسیدن به پیشرفتهای اجتماعاً ناموزون کشاورزی نیست بلکه برعکس، مردم نومیدانه از روستاها فرار می‌کنند و به شهرها می‌روند تا شاید از قحطی و گرسنگی نجات یابند. حاصل این نوع مهاجرت، رشد غول‌آسای شهرها بدون آمیدی به صنعتی شدن آنهاست. صنعتی پدید نمی‌آید که این جمعیت مهاجر را جذب کند، و برای تأمین مالی فعالیت‌های تازه نیز هیچ منبع درآمد جدیدی ایجاد نمی‌شود. در قاره‌های دیگر، از جمله آمریکای لاتین و آسیا گامهایی در مسیر انقلاب کشاورزی برداشته شده هر چند این گامها از دیدگاه ملی و مردمی به آشوب و فاجعه انجامیده است.

ناکامیها، ریشهٔ عمیقی در دوران پیش از استعمار و استعمار دارد. متأسفانه از زمان محو استعمار به بعد نیز برای تغییر این وضع کار چندانانی صورت نگرفته است. وظیفهٔ اولیه انقلاب کشاورزی، وظیفه‌ای که تا چند دههٔ دیگر نیز به قوت خود باقی است، بوضوح وظیفه‌ای بغرنج و چندسویه است. یک جنبهٔ آن تکنولوژیکی است: چه نوع تجهیزات و نهادهایی (آب، کود شیمیایی، ...) می‌تواند بازدهی محصول بر حسب

بیشتری کارگر در طول سال است. این افزایش سرانه تولید با کاهش بهره‌وری کار (بازده فیزیکی یا بدنی در ازای هر «روز» کار) و نیز با افزایش محصول زمین به ازای هر جریب همراه است. حرکت به سوی کشت عمقی به مثابه پیش شرط هر نوع تحول و توسعه قابل ذکر، چالشی است که مردم آفریقا باید بدان دست یازند.^۲

اما این مهم هنوز صورت نگرفته است. استعمار، نه تنها به این مهم نپرداخت بلکه آن را جزو هدفهای خود نمی‌دانست. استعمار آسانتر دید که بی‌پذیرش هیچ هزینه‌ای، به سودی بس سرشار دست یابد و بدون توسل به سرمایه‌گذاری، دهقان آفریقایی را وادار کند بی‌مزد- یا با مزد ناچیز- از طریق کنتراهای غیر مستقیم، مازاد کار خود را تسلیم نماید. از نظر استعمارگران، افزایش جزئی بازده سرانه از طریق بالا بردن سهم کار، و بدون استفاده از تجهیزات یا دروندادهای جدید (ولی به قیمت انهدام زمین یعنی سرمایه اصلی قاره آفریقا)، همراه با بدتر شدن وضع معیشت دهقانان قاره، کافی بود عایدی قابل توجهی برای سرمایه مسلط بر نظام جهانی تأمین نماید. بدین ترتیب بود که استعمار، به سنت کهن تجارت برده یعنی بهره‌کشی از طریق تاراج بدون در نظر گرفتن باز تولید نیروی کار در بلندمدت یا شرایط طبیعی تولید ادامه داد.

استقلال کشورهای آفریقایی هم تغییری در این شیوه ادغام قاره در نظام سرمایه‌داری جهانی ایجاد نکرد. اگر هم تغییری صورت گرفته باشد، در واکنش به تقاضاهای مرحله جدید توسعه جهانی سرمایه (ساختار اروپا و سرکردگی ایالات متحده آمریکا) بوده و ربطی به معضلات دهقانان آفریقایی نداشته است. گذشته از این، رونق دهه ۱۹۶۰ در غرب، امید به «نظام برون‌نگر» (extraverted system) را در دل آفریقاییان برانگیخت. حال اگر «رنه دومون» با آن همه حساسیتی که به مسئله دهقانی دارد با شهامت و براحتی «سر آغاز نادرست در آفریقا» را مردود می‌شمارد،^۳ در عوض، بانک جهانی که این روزها سخت علاقمند به سر نوشت دهقانان آفریقا شده است (هر چند صندوق بین‌المللی پول، محرومترین قشرها را برای پرداخت بهای شکست زیر فشار قرار داده) حمایت مجدانه خود را در خدمت سیاستهایی قرار داد که ده سال بعد به فاجعه انجامید.

بحران دهه ۱۹۷۰ حاصل تلاقی بهره‌کشی بیش از اندازه از زمین، مردان و زنان و رسیدن به نقطه‌ای بود که رها شدن از آن دشوار می‌نمود. بحران، تمامی نظام سرمایه‌داری را زیر ضربه گرفته بود. در قبال چنان بحرانی، سبلی از پیشنهادهای گوناگون آفریقار را در نوردید اما هیچکدام از آنها از حد «مسکن‌یابی» فراتر نمی‌رفت.

اگر مشکل، تنها پیدا کردن مسکن باشد در این صورت بحث رسانه‌ها در «حمایت از کشاورزی»، مغایر فرض «اولویت صنعتی شدن» که ریشه اصلی شکست و ناکامی بود به نظر می‌رسد. اما در واقع، هر نوع خواست معنی‌داری برای افزایش تولید سرانه هر دهقان دقیقاً به معنای موافقت با ازدیاد نرخ شهرنشینی است. شهرنشینی بدون صنعتی شدن هم تنها

می‌تواند انگل‌وار و فاجعه‌آفرین باشد. صنعت (در صورتی که گزینشی باشد) از آنرو لازم است که امکان افزایش بازده بخش کشاورزی را فراهم می‌سازد زیرا هم وسایل و تجهیزات فنی در اختیار کشاورز می‌گذارد و هم بازار رو به گسترشی را به‌روی کالاهای کشاورزی می‌گشاید. در اینجا گزینه‌یک استراتژی مردمی و خودمحور (autocentric) به چشم می‌خورد. اگر این گزینه به‌سود ادغام نظام یافته در گسترش جهانی کنار گذاشته شود دیگر سخن گفتن از «اولویت کشاورزی» حرفی پوچ و اساساً عوام‌فریبانه جلوه خواهد کرد. تناقضهای دیگر پیشنهادها هم مثل روز روشن است: صنعت صادراتی مسبوق به حقوقها و دستمزدهای پایین و در نتیجه، قیمت‌های پایین محصولات غذایی و کشاورزی است در حالی که همزمان به افزایش قیمت‌های مواد کشاورزی به‌منزله مشوق دهقانان و تولید هر چه بیشتر نیاز دارد.

حتی شعارهای مردم‌گرایانه‌ای مانند سخن گفتن از نیازهای اساسی و استراتژی «تولید خانوادگی کوچک» نتوانسته است تغییری در این وضع پدید آورد. در این گیرودار، سخنانی از این دست نتوانسته است مانع از آن شود که سازمانهای «کمک‌دهنده» غربی زیر پوشش افزایش کارایی برای حمایت از کشت و صنعت و کولاکها-دهقانان مرفه- اولویت قائل شوند. بدهی است سیاستهایی از این سنخ باز هم به‌پیش برده خواهد شد. از برخورد جدی‌ای که با آفریقا می‌شود می‌توان عمق این سیاست را خواند. چون آفریقا از منظر امپریالیسم جهانی، پیش از هر چیز منبع مواد معدنی برای غرب است بنا بر این، صنعتی شدن یا رشد کشاورزی به‌هیچ‌روی مورد توجه صمیمانه غرب نمی‌باشد.

در مورد وضعیت اسفبار کشاورزی آفریقا، هیچ چیز طبیعی وجود ندارد. بی‌تردید جمعیت اندک منطقه آفریقای استوایی در مقایسه با جمعیت بیش از حد منطقه آسیای استوایی مانعی بر سر راه تشدید مهاجرت‌های مهم داخلی پدید آورده است. در این باره هر چه گفته شود یک نکته را نباید نادیده گرفت: اینکه ساحل^۴ در روند بازگشت‌ناپذیر سرنوشتی شوم قرار ندارد. در ساحل، هم آب وجود دارد (مجموعه رودهایی که به اندازه نیل آب دارند، دریاچه‌های سنگواره‌ای زیرزمینی و غیرعادی البته به‌شرطی که اطلاعات مربوط به مطالعات محرمانه را باور کنیم)^۵ هم منابع انرژی- اورانیوم؟، نور خورشید و منابع نفتی در عمق کمتر از هزار متر؟- هم خاک حاصلخیز و هم مردم. اینها همه امیدبخش می‌نماید. حال چنانچه یک نظام اجتماعی ادعا کند که نمی‌تواند این «عاملها» را در چارچوب یک برنامه به‌گونه‌ای هماهنگ سازد که جمعیت مورد نظر را تغذیه کند، باید در عقلائیت آن نظام شک کرد. بنا بر این بیابید اعتراف کنیم که نظام سرمایه‌داری، عقلایی نیست چون لزوماً باز تولید نیروی کار در یکایک بخشهای خود را تضمین نمی‌کند. در ساحل و از دید نظام سرمایه‌داری، این وجود ساحل‌نشینان است که امری «غیرعقلایی» است چرا که از دید این نظام مطلوبتر آن بود که در اینجا فقط اورانیوم وجود می‌داشت و از ساحل‌نشینان بی‌مصرف خبری نبود.

تولید سرمایه‌داری است. این به‌طور اخص معضل تولید دهقانی جهان سوم است که فرسنگها از استقلال به دور و اسیر بهره‌کشی‌های سرمایه است.

تحلیل رفتن این دهقانان در نظام سرمایه‌داری جهانی به‌صورت‌های مختلف انجام می‌شود که وجه مشخصه همه آنها تحلیل رفتن تولید دهقان کوچک در بازار کالایی جهان است. برخلاف آنچه در ابتدا به‌نظر می‌رسد این‌طور نیست که انحصارات استعماری با میانجی‌گری سازمانهای دولتی در شرایط خاص از گردش کالا سود بسیار سرشار و بادآورده‌ای به‌دست آورند، بلکه بهره‌کشی ماهیتی ژرف‌تر دارد و سرمایه به‌طور مستقیم در سازمان تولید مداخله می‌کند. بدیهی است در صورتی که حوزه اقتصاد را از حوزه سیاست جدا کنیم چنان مداخله‌ای محسوس نخواهد بود زیرا مداخله در دست از طریق هضم سیاسی، اداری و فنی خرده‌دهقانان انجام می‌گیرد. از مسیر چنین ادغامی است که دهقانان ناچار می‌شوند در تولید فرآورده خاصی تخصص پیدا کنند، مواد اولیه مورد نیاز در تولید این فرآورده را بخرند و سرانجام بر درآمد ناشی از فروش محصولاتشان متکی باشند. مالکیت صوری دهقان بر زمین و ابزارهای تولید به‌دست خود باقی است اما کاملاً خالی از محتوا شده است. یعنی دهقان، کنترل بر روند تصمیم‌گیری اقتصادی و سازمان تولید ندارد و دیگر یک «خرده تولیدکننده» اصیل به‌حساب نمی‌آید. بدین ترتیب در پشت فروش محصول، فروش نیروی کار رخ پنهان کرده است. با این تمهید، دهقان در مناسبات تولید سرمایه‌داری تحلیل رفته است؛ مناسباتی که در سطح واحد تولید دهقانی چندان محسوس نیست اما در سطح نظام جهانی که وی در آن ادغام شده کاملاً محسوس می‌باشد. فهم ناتوانی از دیدن این نظام بهره‌کشی چندان آسان نیست و مارکس در کتاب سرمایه مثالی از این بهره‌کشی را مشخص کرده و به‌شیوه‌ای استادانه آن را ارائه کرده است.

بدیهی است شکل‌های بهره‌کشی از اقتصاد دهقانی به‌شیوه‌های گوناگونی تحول پیدا کرده است. گاه تحلیل رفتن در نظام مبادله سرمایه‌داری، راه را برای پیدایش تفاوت‌هایی در تخصیص زمین و ابزارهای تولید هموار می‌سازد. در چنین مواردی بهره‌کشی مستقیم «کولاک»-دهقان مرفه- از کارگران کشاورزی یا سهم‌بران، به‌واسطه بهره‌کشی سرمایه‌انحصاری از تولید کالایی جمعی تحمیل می‌شود. در سایر موارد ادغام اداری، استعماری یا نواستعماری با اشکال ابتدایی کنترل اجتماعی بومیان گره می‌خورد و نوعی نظام نیمه فئودالی هم‌تراز دولت به‌وجود می‌آورد. بدیهی است طبقه‌ای که از این ادغام سود می‌برد آشکارا به مصادره زمین یا ابزارهای تولید دست نمی‌یازد و این‌ها را به‌ظاهر در تملک دهقانان باقی می‌گذارد اما به‌طریقی- از راه «عشریه» (tithe) یا محصول کار اضافی دهقان- به بهره‌کشی ادامه می‌دهد. باز، بهره‌کشی از دهقان در این نظام‌های بظاهر ماقبل سرمایه‌داری- فقط «بظاهر» چون محصول تحلیل رفتن در نظام سرمایه‌داری اند- نباید مانع دیدن این واقعیت گردد که نظام‌های مزبور در نظام بهره‌کشی سرمایه‌داری جهانی ادغام شده‌اند.

بله، این است منطق نظام جهانی‌ای که هنوز هم آفریقا را منبع انحصاری مواد معدنی می‌داند. مؤسسه‌های غرب با بزرگ جلوه دادن فعالیت‌های «کمک‌رسانی» به ساحلیان چنین وانمود کردند که ساحل در روند بازگشت‌ناپذیر سرنوشتی شوم قرار دارد. با پذیرفتن این مقدمه طبعاً قبول می‌کنیم که اورانیوم ساحل هم برای مردم «بومی» آن به‌ودیعہ گذاشته نشده است. بنابراین باید به ساحلیان آموخت که به چه شیوه‌هایی بهتر می‌توانند خار و خاشاک صحرا را گردآوری کنند و آنها را یکباره هدر ندهند؟ آفریقا باید خود را با اسراف‌گرایی غرب دمساز کند. اینجاست که می‌بینیم امپریالیسم صدور منابع انرژی آفریقا را شرط انجام هر نوع برنامه توسعه در این قاره می‌داند. اما چرا وارونه این سیاست عمل نشود؟ چرا آفریقا کنترل منابع خود را در دست نگیرد تا اروپاییان خویشتن را با این سیاست دمساز کنند؟

می‌توان تا ابد در مورد توان نظام سرمایه‌داری برای «حل انتزاعی مشکل توسعه آفریقا» بحث و گفتگو کرد. سرمایه‌داری بدان‌گونه که هست و در جهان گسترش یافته است نه تنها طی ۱۵۰ سال گذشته (یا حتی ۴۰۰ سال گذشته از آغاز تجارت برده) در «حل» معضل ناکام مانده بلکه خود، معضل آفرین بوده است. از این گذشته، برای پنجاه سال آینده هم طرحی برای حل معضل ندارد. بنابراین حل چالش تنها به‌دوش خود آفریقاییها خواهد بود: روزی که اتحاد ضروری مردم به آنان این توانایی را بدهد که فرایند توسعه خود را از تقاضاهای فراملی بگسلند و جدا سازند.

تحلیل بهره‌کشی از دهقانان

اگر آفریقا در مجموع حتی در سرآغاز انقلاب کشاورزی خود نیست اساساً بدان سبب است که نظامی که قاره مزبور در آن ادغام شده، مبتنی بر بهره‌کشی بیش از اندازه از کار دهقانان آفریقایی است. این، هم به‌نفع نظام سلطه سرمایه‌داری است و هم به‌سود طبقه‌های محلی که به‌عنوان عوامل تقویت نظام عمل می‌کنند. نظام بهره‌کشی بیش از حد از روستاها را استعمار ایجاد کرد و نظام نواستعماری هم که صادقانه به سنت استعمار ادامه می‌دهد با آن به چالش برخاسته است.

متأسفانه برای تحلیل نظری این بهره‌کشی مفرط، به حد کافی مجهز نیستیم^۶ زیرا اکثریت عظیم دهقانان آفریقایی، تولیدکنندگانی خرده‌پا هستند و در نتیجه، بهره‌کشان آشکاری نظیر زمینداران بزرگ که در جاهای دیگر دهقانان را استثمار کرده یا می‌کنند، در آفریقا به‌چشم نمی‌خورند. نظریه اقتصادی مرسوم هم تقریباً به‌طور اصولی پدیده بهره‌کشی از کار را نادیده گرفته است. این نظریه، به دلیل پافشاری بر مکانیسم‌های بازار در واقع گرفتار پیشداوری‌هایی همچون «رقابت ناب و کامل» می‌شود و از همین پیشداوریها تغذیه می‌کند. حداکثر کاری که این نظریه می‌کند توجهی گذرا به شکاف موجود میان مدل مزبور و واقعیت

بدیهی است شکلهای متعدد دیگری از تحمیل مناسبات بهره‌کشی سرمایه‌داری یا مناسبات ماقبل سرمایه‌داری، اعم از اینکه بر بهره‌کشی بیش از حد مبتنی باشد یا نباشد وجود دارد، درست همان‌گونه که در حدفاصل نظام مناسبات ماقبل سرمایه‌داری با سرمایه‌داری نیز همین صورتها وجود دارد. اشکال متنوعی را می‌توان سراغ گرفت. در مورد آفریقای جنوب صحرا می‌توان سه طبقه‌بندی را در این زمینه یادآور شد: «اقتصاد مبتنی بر دادوستد»، «اقتصاد ذخیره» و «اقتصاد شرکتهای صاحب امتیاز». باید همه این شکلهای بهره‌کشی را مورد بررسی مشخص و ملموس قرار دهیم، چون هیچ نظریه انتزاعی که به صورتی تجربه نشده (apriori) از پاره‌ای اصول عام استنتاج شود نمی‌تواند جای تحلیل مشخص را بگیرد.

در تحلیل این شکلهای جذب مازاد، بهتر آن است که مسئله قانون ارزش را به صورت عام مورد بررسی قرار دهیم چون این قانون در نهایت و به صورت ضمنی بر اعتبار نظریه سیطره دارد. برای به وجود آوردن امکان بحث، مقایسه ارزش و هزینه‌های نیروی کار دهقانان مورد نظر با ارزش و هزینه‌های نیروی کار کارگران - که کارشان در کالاهایی تجسم می‌یابد که به دهقانان فروخته می‌شود - باید سودمند باشد، درست همان‌گونه که کالاهای مبادله شده دارای ارزشها و هزینه‌هایی هستند که می‌تواند مورد مقایسه معنی‌دار قرار بگیرد. به دیگر سخن، فرض بر آن است که مقوله کالاها و مقوله نیروی کار - هر دو - دارای ارزش جهانی اند. حتی اگر بخش نخست این نظریه، مورد قبول عام واقع شود بخش دوم چنین نخواهد بود. از فصل ششم کتاب سرمایه (که برای نخستین بار در ۱۹۳۳ به چاپ رسید) چنین برمی‌آید که مارکس در همان موقع به این مسئله وقوف داشته است. او می‌گوید فهم ارزش در سطح واحد اساسی (و کوچک) تولید بسیار دشوار است. بر همین اساس، او مفهوم «کار جمعی» را پیشنهاد می‌کند و می‌گوید این روند، همه کارگران در منطقه‌ای پهناور و روبه گسترش شامل واحدهای گوناگون تولید را در بر می‌گیرد. محتوای فصل ششم سرمایه که به وضوح بسی جلوتر از زمانه خود بود و بوخارین از آن اطلاعی نداشت (چون در آن زمان منتشر نشده بود) از سوی متفکر اخیر مطرح گردید. بوخارین با در نظر گرفتن توسعه سرمایه‌داری به این نتیجه رسید که پایان منطقی این توسعه به «مالکیت منحصر به فرد» ابزارهای تولید توسط دولت خواهد انجامید. و پس از آن مقوله ارزش، به ظاهر به زوال خواهد گرایید هر چند هنوز در واقعیت امر حضور دارد... شاید بوخارین تحول و تکامل احتمالی اتحاد شوروی را در ذهن داشته اما بالاتر از آن اندیشه وی معطوف به گرایش عمیق سرمایه‌داری بوده است که بر اساس آن بدون رسیدن به مرحله «مالکیت منحصر به فرد» اکنون به مرحله‌ای رسیده‌ایم که در آن سیطره سرمایه‌داری بر احوالی از حد واحدهای تولید - یعنی شالوده خودش - بسی فراتر رفته است.

ما نیز بر پایه همین مبانی نظری، فرضیه خود را شکل داده و می‌گوییم

گرایش نیروی کار به آن است که در مقیاس جهانی از ارزشی یگانه برخوردار گردد، هر چند هزینه‌های آن بالاتر یا پایین تر از این ارزش قرار می‌گیرد. شدت این گرایش به کم و زیادی هزینه‌ها و نیروی کار، به‌دقت قابل اندازه‌گیری است گرچه این اندازه‌گیری هنوز خام است. معیار اندازه‌گیری، «شرایط تجاری کردن دو عاملی» یا رابطه میان شرایط تجاری ناخالص با شاخص بهره‌وریهای نسبی کار می‌باشد.

در چنین شرایطی تحلیل بهره‌کشی به تحلیل تکمیلی کل اقتصاد سیاسی نظام استعماری و نواستعماری نیاز دارد. در واقع، افزایش بهره‌کشی از کار دهقانان، ریشه اصلی انحرافهای خاص توسعه سرمایه‌داری در پیرامون است. برای آنکه در این قلمرو قدری پیشتر رویم لازم است بحث را ملموس و مشخص سازیم یعنی ضمن بررسی آزمایشی یک مورد خاص، ببینیم چگونه توزیع درآمد و تقاضای ناشی از آن به الگوهای صنعتی شکل بخشیده است. سپس لازم است بررسی مشخصی از نحوه تحلیل رفتن جامعه‌های سرمایه‌داری پیرامونی در تقسیم جهانی کار به عمل آوریم چون این نوع تحلیل رفتن، خود به از دیاد بهره‌کشی می‌انجامد به گونه‌ای که بهره‌کشی فزاینده از کار را باز تولید می‌کند و شدت می‌بخشد. بدیهی است این الگوهای توسعه و نیز تضادهای فزاینده ناشی از این الگوها، در بطن بحران نظام امپریالیستی جای دارند. جنبش آزادی بخش ملی پاسخی به این بحرانهاست. ویژگی سازشهایی که راه را برای استقلال کشورهای جهان سوم هموار کرده و خصلت اصلاحاتی که این کشورها انجام می‌دهند (مانند جایگزینی شرکت‌های استعماری پیشین با سازمانهای دولتی) باید همه از این زاویه نگریسته شود.

به اعتقاد ما، بحران کنونی کشاورزی جهان سوم در واقع، بازتاب ویژگی جزئی بودن این اصلاحات است. اصلاحات آنقدر پدیده نبوده که دهقان را آزاد کند و کشور را از سلطه بهره‌کشانه امپریالیسم برهاند. گذشته از این، از نظر ما بهره‌کشی بیش از حد به چنان درجه‌ای رسیده که نه تنها باز تولید خود تولیدکنندگان محصولات زراعی را (بر اثر بروز قحطی، مهاجرت از روستاها، ...) به خطر انداخته، بلکه توسعه صنعتی را نیز با موانع روبه‌رو کرده است؛ زیرا به تدریج کشاورزی هم قابلیت تضمین قیمت‌های قابل قبول مواد غذایی را از دست می‌دهد در حالی که این تضمین برای بهره‌کشی از طبقه کارگر ضرورت دارد. و پاسخ سرمایه انحصاری به این بحران، همان‌طور که همگان می‌دانند، ارائه یک رشته نوآوریهای فنی با عنوان «انقلاب سبز» است. به طور قطع، هدف از این نوآوریها تا حدی بالا بردن بهره‌وری کار دهقانی است اما در اصل، می‌خواهد کار دهقانی را در مناسبات فشرده‌تری زیر سیطره شرکت‌های کشت و صنعت فراملی قرار دهد. بنابراین باید در مورد دگرگونیهای اجتماعی، اقتصادی و فنی که هدف از آنها پیشبرد برنامه ملی و مردمی مبنی بر بالا بردن سطح زندگی دهقانان و کارگران، و گسترش شالوده مادی و اجتماعی توسعه اساسی نیروهای تولید است تعریف جدیدی در

تولیدکنندگان کالایی تازه، پا گرفت. هر جا تراکم جمعیت شهری به «حداکثر» (۳۰ نفر در هر کیلومتر مربع) برسد و امکان جذب کارگر مزدبگیر از طریق مهاجرت گروهبایی غیر از گروه قومی منطقه پدید آید، جنبش مزبور پامی گیرد. با این جنبش امید به وقوع انقلاب کشاورزی، باز تولید، و دگرگونیهای لازم یعنی مدل مشترک اروپای سده نوزدهم زیادتر شد. اما جنبش به زودی فروکش کرد و تنها در سطح مناطق کوچک محدود (مثلاً جنوب ساحل عاج، و کنیا) به نتیجه رسید و نتایج آن در سطح قاره‌ای و حتی در کشورهای ذینفع در مجموع بسیار اندک بود.^۸ دلیل فروکش کردن جنبش آن است که این کشاورزی «مزرعه‌داران نو» از سوی صنایع بالادستی که (در این مورد خارجی اند و) نهادهای کشاورزی را عرضه می‌دارند و نیز توسط بازار جهانی که قیمت‌های حقیقی بسیار پایینی برای این محصولات زراعی صادراتی تعیین می‌کند مورد بهره‌کشی مفرط قرار می‌گیرد (بانک جهانی به همین منظور به صورتی نظام‌یافته تولید بیش از اندازه را مورد تشویق قرار می‌دهد [تا عرضه زیاد شود و قیمت پایین بیاید]).

راه‌حل دیگر آن است که کشاورزی تابع دولت گردد، دولتی که ریشه‌های تاریخی و ساختار طبقاتی آن از راه‌های گوناگون در نظام جهانی ادغام شده است. چنان دولتی می‌تواند از نوع دولت شوروی باشد که دهقانان را تحقیر کند و روستاها را چیزی فراتر از ساخلو ذخیره نیروی انسانی برای صنعتی شدن و تهیه غذا برای شهرنشینان نداند. چنان دولتی سیاست «جمعی کردن» و «نوسازی» کشاورزی را از طریق واداشتن دهقانان به استفاده از ماشین‌آلات به پیش می‌برد، اما کنترل ماشین را در دست خود نگاه می‌دارد. منطق تشکیل ایستگاههای تراکتور و ماشین شوروی همین بود. آن دولت، مالکیت و مدیریت صنایع فرآوری مواد غذایی حاصل از محصولات کشاورزی را نیز در دست داشت. اما ممکن است دولت، یک دولت بورژوایی پیرامونی باشد؛ دولتی که بنا به دلایل خاص تاریخی در هر مورد، نتواند قدرت فائقة خویش را بر پایه اتحاد با بورژوازی زراعی قرار دهد. چنین دولتی «شریک» دهقان، یا به عبارتی «ارباب» او می‌شود. این چارچوب، بهره‌کشی از دهقان و کار او را امکان‌پذیر می‌سازد و آن را تابع تقاضای انباشت صنعتی می‌سازد.

سومین راه‌حل، که هنوز مورد بررسی است، اتحاد اصیل مردمی با دهقانان به عنوان شرکای همراه است. در این مورد حوزه فعالیت‌های تحت کنترل دهقانان می‌تواند تا صنایع بالادستی و پایین دستی گسترش یابد. به‌دیگر سخن، از طریق مذاکره دسته‌جمعی قیمت‌های صنعتی و کشاورزی، از «فیچی کردن» قیمت‌ها که مطلوب طبع روستائیان نیست پرهیز خواهد شد. مائوئیسم، دستکم در اندیشه، این اصل را پذیرفت. در مورد کمون چینی که در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۵۷ ایجاد شد، گفته‌اند که این کمون بر اساس برابری شهر و روستا بنا شده بود. کمون، آن‌طور که معلوم همگان است، در سه سطح فعالیت داشت: (۱) تیم (دهکده طبیعی) که با ابزارهای ساده تولید (وسایل مبارزه با خشکسالی، ابزارهای دستی)

مقابل تعریف [امپریالیستی] موجود ارائه کرد.

بی‌تردید «انقلاب سبز» روزگار ما با «انقلاب کشاورزی» پیش از انقلاب صنعتی سده هیجدهم اروپای باختری تفاوت دارد. اما هر دوی این «انقلابها» در یک چشم‌انداز کلی و سراسری قرار می‌گیرند و کشاورزی را قادر می‌سازند تا به پروتاریای شهری و سایل معیشت لازم برای باز تولید نیروی کارش را عرضه کند. «انقلاب کشاورزی» اروپای مریکانتیلیست و فیزیوکرات این نقش اساسی را ایفا کرد بدین معنی که مناسبات فئودالی را در هم شکست و آن را در مدار مناسبات سرمایه‌داری زراعی قرار داد. روش این دگر دیسی، خاص همان زمان بود چون هنوز صنعتی وجود نداشت. تولید مواد اولیه برای کشاورزی نوین را کار دهقانان و پیشه‌وران شهری تضمین می‌کرد. مازاد محصولات کشاورزی را دهقانان و مزرعه‌داران سرمایه‌دار به همان حالت خام و تقریباً بدون انجام هیچ کاری روی آنها، به شهرنشینان می‌فروختند.

«انقلاب سبز» زمانه ما در مناطقی صورت گرفت که در نظام جهانی تحلیل رفته بودند و نظام جهانی نیز زیر سیطره صنعت بود. بنابراین همراه با تولید صنعتی مواد و ابزارهای مورد نیاز کشاورزی (ماشین‌ها، کود شیمیایی، آفت کشها... و صنایع غذایی، فرآورده‌های غذایی حاضر و آماده در اختیار مصرف‌کننده شهری قرار می‌گیرد در حالی که به کار خانگی و پیشه‌وری برای آماده‌سازی و قابل مصرف ساختن آن، نیاز کمتری وجود دارد.

به‌طور مسلم این «انقلاب» مسبوق به حذف پاره‌ای از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری است که در مسیر نوسازی کشاورزی مانعی جدی ایجاد می‌کرد. اصلاحات زراعی طی سده‌دهه بعد از جنگ جهانی دوم، این نقش مقدماتی را در اغلب کشورهای جهان سوم به انجام رساند. هنگامی که این نخستین گام برداشته شد، «انقلاب سبز» در دستور کار قرار گرفت و دهقانان یا مزرعه‌داران سرمایه‌دار - کولاکها - را به ادغام شدن در صنایع بالادستی (عرضه مواد و ابزارهای مورد نیاز کشاورزی) و صنایع پایین دستی (فرآوری مواد غذایی) تشویق نمود. مسئله این بود که چه کسی می‌بایست این ادغام صنعت و کشاورزی را کنترل کند.

راه‌حل «متعارف» سرمایه‌داری آن است که این ادغام از راه فرعی قرار گرفتن کشاورزی نسبت به صنعت عملی شود که معنی دیگر آن، ایجاد انحصارات کشت و صنعت است. این تحول که در آغاز از ایالات متحده آمریکا و کانادا با گرفت و بعدها اندک اندک سراسر اروپای باختری را در آستانه پایان جنگ دوم جهانی در نوردید، اکنون به کشورهای جهان سوم پیشنهاد می‌شود. «انقلاب سبز» این تأثیر را دارد که نه تنها سود ناشی از کار اضافی دهقانان را به جیب انحصارها می‌ریزد بلکه وابستگی همه‌جانبه جامعه‌های پیرامونی سرمایه‌داری را به این انحصارها شدیدتر می‌کند و انحرافهای انباشت در جوامع مزبور را شدت می‌بخشد.

در اوایل دهه ۱۹۶۰ و در تب و تاب هیجان استقلال کشورها، در بطن تولید کشاورزی هر جا شرایط مساعد بود، جنبشی متشکل از خرده

انجام می‌شود.

پیدا کردن میزان دقیق کمیّت و خصّلت تمامی کار عرضه شده از سوی همه اعضای خانواده دهقان بدشواری امکان‌پذیر است. مقایسه این کمیّت کلی کار با کار عرضه شده توسط همه خانوار کارگر در نظام سرمایه‌داری صنعتی، می‌تواند معیاری به دست دهد که به یاری آن، فاصله واقعی میان قیمت نیروی کار در پیرامون و در مرکز نظام را پیدا کنیم. حرف ما این است که فاصله مزبور بمراتب بیش از آن است که توسط شرایط عاملهای مضاعف دادوستد مشخص می‌شود و مقادیر تطبیقی کار مستقیمی را که در تولید کالاها مصرف می‌شود به حساب می‌آورد.

یادداشت‌ها

۱. داده‌های آماری را از گزارش‌های بانک جهانی در واشینگتن، و کمیسیون اقتصادی آفریقا در آدیس آبابا گرفته‌ایم. همچنین ر.ک. به:

Samir Amin, *Neocolonialism in West Africa* (London: Penguin, 1973); Samir Amin and Vidrovitch Coguery, *Histoire economique du Congo 1880-1963* (Paris: Anthropos, 1969); Samir Amin, *Imperialisme et sous - developpment en Afrique* (Paris: Economica, 1988); Samir Amin, *L'echange inegal et la valeur* (Paris: Economica, 1988).

2. Mohamed Lamine Gakou, *The Crisis in African Agriculture* (London: Zed, 1988); Hamid Ait Amara and Tchuigoua Founou, *Etudes sur la crise des politiques de modernisation en Afrique* in Samir Amin's Foreword to these books. Samir Amin, "Les limites de la revolution verte", *CERES*, vol. 3, no.4 (July 1970), and "Le paradoxe Africain le deficit alimentaire L'Afrique", *CERES*, no 25 (1973).

3. Ester Boserup, *The Conditions of Agricultural Growth* (London: Allen Unwin, 1965).

4. Rene Dumon, *False Start in Africa* (London: Deutsch, 1966).

۵. ساحل (Sahel) منطقه‌ای است در آفریقا شامل سنگال، موریتانی، مالی، بوركینافاسو، نیجر، نیجریه، سودان تا اتیوپی در شرق.

6. BRGM. *Les eaux Souterraines de L'Afrique* (Paris:?, 1975).

7. Tchuigoua Founou, *Les fondements de l'economie de traite au Senegal* (Genoble: Silex, 1981); Samir Amin, "Underdevelopment and Dependence in Black Africa", *The Journal of Modern Africa Studies*, vol. 10, no.4 (1972), pp. 503-24; "The Class Struggle in Africa; *Revolution*, no.9 (1964), pp. 23-47; Introduction to Samir Amin *Modern Migration in West Africa* (London: Oxford University Press for the International African Institute, 1974).

8. Samir Amin, "Les developpment du capitalisme en Afrique noire", *L'tomme et la societe*, no. 12 (1969).

۹. ر.ک. نظریه‌زان پی‌یر لکلرک و نقش چین در منبع زیر:

MSH - State University of New York, Colloquium

کار می‌کند و در سطح توسعه نیروهای تولید چین هنوز هم ستون عمده تولید کشاورزی است: (۲) جوخه که با استفاده از وسایل جدید در چند تیم (ماشین کشاورزی، ماشین حمل و نقل، بهبود وضعیت زهکشی و آبیاری...) به کار می‌پردازد، و (۳) کمون که بعضی از صنایع بالادستی (مثلاً ابزارهای صنعتی، کارگاهها، خانه‌های روستایی) و پایین دستی (آمایش ساده، برنج کوبی، کارخانه آرسازی...) را در دست دارد. در چین به طور اصولی، این هر سه سطح در کنترل دهقانان است و بنابراین کمون چینی درست نقطه مقابل ایستگاههای ماشین و تراکتور شوروی است. این مقایسه بخوبی نشان‌دهنده اتکایی است که مقامهای مسئول بنا به ادعای خودشان، به دهقانان دارند و بازتاب واقعیت اتحاد دهقان و کارگر است؛ اتحادی که جوهر اقتدار این مقامها محسوب می‌شود. گذشته از این، کمون ضمن همگون کردن خدمات اجتماعی (بهداشت، آموزش و پرورش...) و ادغام قدرتهای اداری در نظام مدیریت، راه را برای ادغام نهایی قدرت سیاسی و مدیریت اقتصادی هموار می‌سازد. بی‌شک، صنایع تحت مدیریت کمون، در مرحله اولیه توسعه کشور، جنبه مقدماتی داشتند، و محصولات تیم ۸۰ تا ۸۵ درصد کل محصولات سه سطح نامبرده را تشکیل می‌داد. وانگهی، بعضی از نهادهای کشاورزی (جدیدترین آنها) را صنعت، یعنی مجموعه کارگران شهری (یا دولت) فراهم می‌نمود.

بدیهی است چالش با این نظام به دنبال درگذشت مائو، نفس واقعیت نظام را به گونه‌ای که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ کار می‌کرد زیر سؤال برد. ولی این مسئله در محدوده نوشته حاضر نمی‌گنجد. گفته‌اند کنترل کمون در واقعیت امر در دست دیوان‌سالاری حزبی باقی ماند و این دیوان‌سالاری، قیمت‌هایی کمتر از آنچه انتظار می‌رفت برفرآوردهای دهقانی تحمیل نمود. دنگ شیائوپینگ با استناد به همین امر در صدد انحلال کمونها برآمد، «مزرعه‌های اشتراکی را از بین برد»، به «بازار» اجازه داد به سود دهقانان عمل کند و بدین ترتیب شرایط دادوستد را در راستای مساعدی تصحیح کرد. اگر این مساعدت شامل حال همه جامعه روستایی نمی‌شد دستکم بخشهایی را در برمی‌گرفت که توانسته بودند جایای محکمی در بازار جدید مواد غذایی پیدا کنند.^۹

تعریف شکل‌های دقیق سازمان و اجرای مدیریت اقتصادی و سیاست ملی و مردمی از زاویه انتزاعی‌های تجربه‌شده و جدای از دیالکتیک عملی روابط دولت، دهقانان و کارگران ناممکن است. اصول پدیدآمده از این طرح در زمینه سه مدل به بررسی نظام یافته‌ای نیاز دارد.

سرانجام، تحلیل بهره‌کشی از نیروی کار دهقانی در هر حال مستلزم بررسی دقیق سازمان کالا و کار غیر کالایی در چارچوب خانوار دهقانی است. بدیهی است مزدی که در ازای کار دهقانی پرداخت می‌گردد پایه‌ای افزایش میزان کار «بدون مزد» کاهش می‌یابد. کار بدون مزد در واقع، کار غیر کالایی است که توسط دهقان، و عمدتاً توسط زن دهقان